

چکیده

شخصیت‌شناسی خزیمه بن ثابت انصاری و بررسی ماجرای ذوالشهادتین

زهره نریمانی (استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)

zohrehnarimani92@yahoo.com

سکینه مویینه (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)

moeeneh325@gmail.com

جعفر فیروزمندی بندپی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه)

J.firoonmandi@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۱۱)

پژوهش حاضر با هدف شخصیت‌شناسی خزیمه بن ثابت انصاری و بررسی ماجرای ذوالشهادتین انجام شده است. در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی با رجوع به روایات معتبر و منابع موجود به شخصیت‌شناسی وی و طرح منقولاتی در خصوص تخریب شخصیت این صحابی و در نهایت نقد ماجرای ذوالشهادتین پرداخته شده است. در شناخت شخصیت این صحابی بزرگ، منابع رجالی و روایی، خبر از وثاقت و جلالت شأن ایشان داشته و مهم‌تر آنکه پس از رحلت پیامبر [ا] در شمار مخالفان سقیفه بوده و در راه حق علی [ا]، ثابت قدم مانده است. همین دلایل سبب شده تا معاندان با اتخاذ مواضعی چون تضعیف جایگاه وی و شک داشتن در حقانیت حضرت علی [ا] در جنگها و نیز برساختن شخصیتی دروغین همانام ایشان، به تخریب وجهه این صحابی روی آورند. در این مقاله ضمن نقد و شناساندن این نیرنگ، به نقد روایت ذوالشهادتین هم پرداخته شده است. این روایت هر چند در کتب بزرگان شیعه و سنی نقل شده اما با توجه به بررسی‌های متنی و سندی انجام گرفته، نمی‌توان به این روایت استناد کرد. زیرا از نظر سند، روایت مقطوع و مرسل بوده و برخی از راویان آن مجهول بوده و یا در شمار ضعفا قرار داشته و توثیق نشده‌اند. اضافه بر آن با آیات قرآن و شأن پیامبر [ا] در تضادی غیر قابل جمع است. بررسی استفاده از ذوالشهادتین بودن خزیمه در جریانات تاریخی این احتمال را تقویت نموده است که این ماجرای جعلی از سوی دستگاه خلافت، جهت اعتبار بخشیدن به ماجرای جمع‌آوری قرآن توسط خلفا باشد.

کلیدواژه‌ها: خزیمه بن ثابت انصاری، ذوالشهادتین، شخصیت‌شناسی خزیمه، مخالفان خزیمه.

مقدمه

«خزیمه بن ثابت بن فاکه بن ثعلبة بن ساعدة انصاری» از اصحاب برجسته پیامبر اسلام ﷺ و از یاران مشهور حضرت علی ﷺ است. به گواهی رجالیون و محدثان اهل سنت و شیعه، ایشان عادل و از ثقات است و در زمره راویان حدیث است و مستقیم از رسول خدا ﷺ نقل حدیث کرده است (ابن اثیر، ۱۳۹۰: ۱۳۳/۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۵۸/۱۶ و ۳۶۶؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۳۰). بخاری، مسلم و دیگران در مورد خزیمه در حدود ۳۸ حدیث نقل کرده‌اند (زرکلی، ۱۹۸۹: ۳۰۵/۲). ابن احادیث را خزیمه بدون واسطه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که در مجامع حدیثی آمده است (النووی الدمشقی، بی تا: ۱۷/۱).

عمده شهرت «خزیمه» به خاطر لقب «ذوالشهادتین» است که از پیامبر ﷺ اخذ کرده است. اخذ این لقب این گونه نقل شده است که روزی رسول خدا ﷺ از یکی از اعراب بادیه‌نشین به نام «سواء بن قیس محاربی» اسبی خرید. چون به اندازه کافی پول به همراه نداشت، از اعرابی خواست تا برای دریافت پولش به دنبال حضرت حرکت کند. پیامبر خدا ﷺ به سرعت قدم‌های خویش بیفزود و در نتیجه اعرابی عقب ماند. در همین موقع مردمی که از معامله اعرابی با رسول خدا ﷺ اطلاعی نداشتند، گرد او را گرفته درباره بهای اسب با او به چانه زدن پرداختند تا آنجا که یکی از آنها بهای بیشتری را به او پیشنهاد کرد. رسول خدا ﷺ مسافتی از مرد اعرابی جلو افتاده بود و از ماجرا خبر نداشت، پس اعرابی خطاب به رسول خدا ﷺ بانگ برداشت: اگر خریدار این اسب هستی، آنرا بخر، و گرنه من آنرا می‌فروشم. رسول خدا ﷺ ایستاد و فرمود: مگر من آن را از تو خریداری نکرده‌ام؟ سواء جواب داد: نه، به خدا قسم! من آن را به تو نفروخته‌ام. پیامبر خدا ﷺ در پاسخ به او فرمود: من آن را از تو خریده‌ام و معامله پایان یافته است.

مردم پیرامون رسول خدا ﷺ و آن عرب بادیه‌نشین جمع شده به سخن ایشان گوش می‌دادند. در این هنگام سواء رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: شاهدهی بیاور که من این اسب را به تو فروخته‌ام! هر مسلمانی که از آنجا می‌گذشت و بر موضوع آگاهی می‌یافت به اعرابی می‌گفت: وای بر تو! پیامبر خدا ﷺ هرگز دروغ نمی‌گوید.

در این هنگامه خزیمه بن ثابت رسید و از اختلاف اعرابی با رسول خدا ﷺ آگاه گردید و شنید که سواء از پیامبر ﷺ شاهد و گواه می‌خواهد پس بی‌درنگ گفت: من گواهی می‌دهم که تو این اسب را



فروخته‌ای. رسول خدا ﷺ روی به خزیمه کرد و فرمود: چرا در ماجرای که حضور نداشته‌ای گواهی دادی؟! خزیمه جواب داد: من دین و آئینی که تو آورده‌ای پذیرفته و تو را راستگو دانسته‌ام و دانسته‌ام که تو جز به راستی سخنی نمی‌گویی. در خبری دیگر پاسخ خزیمه چنین آمده است: من سخن تو را درباره آسمان‌ها که از دسترس همه افراد بشر دور است، شنیده و پذیرفته‌ام، اینک سخت را در این مورد تصدیق نکنم و به صحت آن گواهی ندهم؟

رسول خدا فرمود: «از این پس گواهی خزیمه در هر مورد به منزله دو گواه است». همین امر موجب گردید تا از آن تاریخ به بعد خزیمه به «ذو الشهادتین» معروف و گواهی‌ش به تنهایی به منزله گواهی دو تن از مردان به حساب آید (ابن سعد، بی‌تا: ۳۴۱/۴).

چند پرسش در اینجا ایجاد می‌شود: چگونه ممکن است پیامبر اکرم ﷺ شهادت یک نفر را بدون اینکه در آنجا حضور داشته باشد یا معامله آنها را رؤیت کرده باشد؛ پذیرفته، در حالی که خود در مسند داوری نبوده است. بلکه یکی از طرفین تخاصم بوده است؟ و یا اینکه چگونه ممکن است پیامبر اکرم ﷺ به خاطر شهادتی که به نفع خودش بوده به خزیمه امتیاز ذوالشهادتین داده باشد؟

با وجود علوی بودن خزیمه، بعد از رحلت پیامبر ﷺ در زمانی که خلیفه اول به خاطر فدک از حضرت زهرا ٫ شاهدی غیر از خانواده‌اش را طلب کرد، خزیمه با وجود منزلت و سابقه درخشانش در حمایت از امیرالمؤمنین ٫ چرا در آنجا حاضر نشد و به نفع حضرت زهرا ٫ شهادت نداد؟ هنگامی که خزیمه در مورد جانشینی حضرت علی ٫ پس از رحلت پیامبر ﷺ شهادت داد و حدیث غدیر را یادآوری کرد. چرا کسی شهادت او را به عنوان دو شهادت نپذیرفته و حتی بدان هم اشاره‌ای نکرده است؟

چرا در منابع تاریخی، فقط در ماجرای جمع‌آوری قرآن که دانشمندان اهل سنت آن را به نوعی از امتیازات و خدمات خلفا به حساب می‌آورند؛ زمانی که خزیمه، دو آیه آخر سوره توبه را آورد بدون شاهد از او پذیرفتند و ماجرای ذوالشهادتین بودنش را مطرح می‌کنند؟ در حالی که پیش از این در حوادث مهم چنین یادکردی نبود؟ در واقع چرا در تاریخ پس از پیامبر ٫ از این لقب فقط در جهت تأیید خلفا و عمل آنان بهره‌برداری شده است؟

شایان ذکر است، تاکنون پژوهشی که به پرسش و تشکیکات درباره «خزیمه» و لقب «ذوالشهادتین» پاسخ داده باشند، انجام نگرفته است. عموم محدثان و مؤرخان، بنا بر صحت

این ماجرا نهاده و فقط به تحسین وی همت گماردند. با توجه به پرسش‌ها و تشکیکات ذکر شده، در این پژوهش، ابتدا به بررسی شخصیت وی و سپس به نقد ماجرای ذوالشهادتین می‌پردازیم.

۱- شخصیت‌شناسی خزیمه

خزیمه از اهالی مدینه، از قبیله اوس و طایفه بنی خَطْمَة بود. مادرش، کَبْشَة دختر اَوس از بنی ساعده بود. او پسر ثابت، پسر فاکه پسر ثعلبه پسر ساعده پسر عامر (ابن ماکولا، بی‌تا: ۶/۲۸۳)، پسر غَیّان، پسر عامر پسر خطمه که نامش عبدالله است، پسر چشم پسر مالک پسر اوس انصاری است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۱/۴۲۵؛ ابن اثیر، ۱۳۹۰: ۲/۱۱۴ و ۱۱۵). کنیه او ابوعمارة است (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۱/۴۲۵).

از مجموع همه مصادری که در اختیار ماست، نتوانستیم تاریخ ولادت او را به طور دقیق بیابیم. لکن قرینه‌ای که بتوان به وسیله آن تاریخ تولد خزیمه را به طور تخمین حدس زد، به دست آورده‌ایم و آن مسأله مشورت امیرمؤمنان [با مهاجران و انصار درباره عزیمت به سوی شام است که قیس بن سعد برخاست و در تأیید حرکت به سوی شام سخنرانی کرد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۸۹؛ ذهبی، بی‌تا: ۹۱). نصر بن مزاحم می‌گوید: شیوخ انصار یعنی خزیمه بن ثابت و ابویوب انصاری و ... گفتند: ای قیس چرا بر شیوخ قبایل انصار پیشی جستی. گفت: من آشنای به فضل و برتری شما و معترف به بزرگی شأن شما هستم (عطار منقّری، ۱۴۰۳: ۹۳ و ۹۲).

اگر تولد قیس بن سعد را حدود ۱۰-۱۵ سال قبل از هجرت مبارک نبوی بدانیم؛ روشن می‌شود که تولد خزیمه بن ثابت باید قبل از این تاریخ باشد (ابن اثیر، ۱۳۹۰: ۲/۱۰۳).

۱-۱- اسلام آوردن خزیمه

او از نخستین مردم مدینه بود که به اسلام گروید، اما زمان اسلام آوردن وی مورد اختلاف است. برخی اسلام وی را پیش از نبرد بدر، دومین سال از سال شمار هجری قمری دانسته‌اند (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۲/۴۸۸؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۱/۱۹۳؛ ابن کثیر، بی‌تا: ۵۶) و گروهی پس از آن و پیش از نبرد اُحد، سومین سال از سال شمار هجری قمری دانسته‌اند (صفدی، ۱۴۰۱: ۳۶۲/۴). که با توجه به نقل‌هایی مبنی بر حضور ایشان در جنگ بدر (حافظ مزّی، ۱۴۰۳: ۲۴۳/۸)، قول اول از صحت بیشتری برخوردار است. او پس از اسلام آوردن بت‌های بنی خطمه را به دست خود شکست (کاتب واقدی، ۱۳۸۸: ۲/۴).



۲-۱- حضور در جبهه‌های نبرد

یکی از ویژگی‌هایی که به شخصیت خزیمه امتیاز خاصی بخشیده است، حضور مستمر او در جبهه‌های نظامی و مبارزه بی‌امان با کفر و شرک است. مزی، می‌نویسد: «خزیمه بن ثابت، معروف به ذوالشهادتین، در جنگ بدر و احد و سایر صحنه‌های نبرد در کنار رسول خدا ﷺ بوده است. وی در روز فتح مکه در میان پرچمداران لشکر اسلام بود و علم بنی خطمه را با خود حمل می‌کرد» (حافظ مزی، ۱۴۰۳: ۲۴۳/۸). افزون بر آن وی در هنگام مصاحبت با امیرالمؤمنین ﷺ نیز در جنگهای صفین و جمل حضور داشته است (طبری، ۱۳۸۳: ۱۶۴/۵؛ قطان، ۱۴۲۱: ۱۵).

۳-۱- موضع‌گیری نسبت به سقیفه

خزیمه، همچون برخی دیگر از اصحاب، پس از رحلت پیامبر ﷺ به همراه بیشتر بنی‌هاشم در امر خلافت به علی ﷺ رجوع کرد و خلافت ابوبکر را نپذیرفت و در این باره با ابوبکر مواجه کرد. شیخ صدوق از خزیمه در میان نام دوازده تن از مهاجران و انصاری که در مورد امامت علی ﷺ، با ابوبکر به احتجاج پرداختند، یاد کرده است.^{۶۱}

آنان به سفارش امام ﷺ عمل کرده، وارد مسجد شدند و یکی پس از دیگری قیام نمودند و با ابوبکر به احتجاج پرداختند. خزیمه، شهادت داد که پیامبر ﷺ در روز غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و به ولایت و برادری و جانشینی علی ﷺ گواهی داد (یعقوبی، بی‌تا: ۱۷۹/۲؛ ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۵۳؛ ابن بابویه، ۱۳۷۷: ۵۳؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۳۸ و ۴۶؛ التجیبی القرطبی الباجی الأندلسی، ۱۴۰۶: ۷۵).

۴-۱- بیعت با امام علی ﷺ

«یعقوبی» در این مورد در تاریخش چنین می‌نویسد: «در آن هنگام که با علی بیعت به عمل آمد، جمعی از انصار برخاسته سخنانی ایراد کردند... آنگاه خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین برخاست و چنین گفت: ای امیرالمؤمنین! به جز تو هیچکس شایسته خلافت بر ما نیست و ما به حکومت هیچکس جز تو سر فرود نخواهیم آورد. و اگر وجدان ما درباره تو منصفانه به قضاوت

^{۶۱} . آنان عبارتند از: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود، بریده اسلمی (از مهاجران)، و خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، ابوالهیثم بن تیهان و زید بن وهب انصاری (ابن بابویه، خصال: ابواب اثنی عشر، ح ۴).

نشیند، تو پیشتر از همه مردم ایمان آورده‌ای و از همه مردم خداشناس‌تر و از همه مؤمنان به رسول خدا نزدیک‌تری، آنچه همه مردم دارند تو تنها داری و آنچه تو داری دیگران از آن محرومند» (یعقوبی، بی‌تا: ۷۰/۱۲).

۱-۵- خزیمه از منظر اهل بیت

از بعضی روایاتی که نقل شده، معلوم می‌شود که او در ردیف یاران درجه اول پیامبر ﷺ همچون سلمان، ابوذر و مقداد بود که حضرت ختمی مرتبت بارها به آنان مژده بهشت داد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۳۵۸/۱). در «نهج البلاغه»، حضرت علی ﷺ از وی به عنوان برادر، قاری قرآن، مطیع فرمان حق، عامل به دستورات شریعت، احیا کننده سنت پیامبر ﷺ، نابود کننده بدعت‌ها و پیرو صمیمی رهبر و مقتدای خویش نام برده و در فراق او و یارانش تأسف می‌خورد و در جدایی آنان اشک می‌ریزد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲: ۱۸۲).

شیخ صدوق در روایتی از حضرت امام رضا ﷺ نقل می‌کند که در آن روایت امام هشتم، دوست داشتن خزیمه و یارانش را جزء دین و از مرام اهل یقین و ائمه معصومین ﷺ می‌داند. (ابن بابویه، ۱۳۷۷: ۶۰۸/۲).

۱-۶- خزیمه از نگاه عالمان شیعه

فضل بن شاذان (م. ۲۶۰ ق) می‌گوید: «او از مسلمانان سابقه‌داری است که بعد از پیامبر ﷺ پیوسته در کنار امیرالمؤمنین ﷺ باقی ماند» (مامقانی، بی‌تا: ۳۹۷/۱).

کشی او را از اصحاب بزرگ رسول خدا ﷺ و بدری برشمرده است و نیز وی را در شمار یاران امیرالمؤمنین ﷺ و مجاهدان جنگ جمل و صفین به حساب آورده است (کشی، بی‌تا: ۲۶۰/۱).
شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)، وی را از یاران نزدیک پیامبر و علی ﷺ به شمار آورده است (طوسی، ۱۳۴۸: ۳۰).

مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ ق) بعد از نقل شمه‌ای از فضایل و روایات وارده در مورد خزیمه، می‌گوید: «اگر این همه روایات و دلایل در مورد خزیمه نبود، در اثبات عدالت او تنها کلام پیامبر ﷺ کافی بود که او را ذوالشهادتین نام نهاد. بدیهی است که قبول شهادت بدون احراز عدالت میسر نخواهد بود» (مامقانی، بی‌تا: ۳۹۸/۱).

۱-۷- خزیمه از نگاه عالمان اهل سنت

ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ق) در وصف خزیمة ضمن نقل ماجرای ذوالشهادتین به توصیف شخصیت وی و حضور ایشان در جنگ‌های پیامبر و امیرالمؤمنین [به ماجراهایی که حکایت از تأیید ایشان توسط پیامبر [دارد، مبادرت ورزیده است (ابن اثیر، ۱۳۹۰: ۱۳۳/۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۵۸/۱۶ و ۳۶۶؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۳۰).

مزی، (۶۵۴ - ۷۴۲ق)، آورده است: «خزیمة بن ثابت از اهالی مدینه و از قبيله خطمة (شاخه‌ای از اوس) می‌باشد. کنیه او ابوعمارة و معروف به ذوالشهادتین است. خزیمة در جنگ‌های بدر و اُحد و بعد از آن در تمام صحنه‌های مبارزه به همراه پیامبر اسلام [حاضر شده و در روز فتح مکه حضور فعال و چشمگیری داشته است» (خرزجی، ۱۴۲۰: ۲۴۳/۸).

ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ق) ضمن اشاره به مطالب یاد شده می‌نویسد: «او از پیامبر روایاتی نقل کرده است و فرزندش عماره و جابر بن عبد الله انصاری و دیگران نیز از او نقل روایت کرده‌اند. بعد از ظهور دین مبین اسلام، او به همراه عمیر بن عدی با بُت‌پرستی مبارزه می‌کرد و بتها را می‌شکستند. خزیمة در جنگ صفین و در سال ۳۷ بعد از قتل عمّار یاسر کشته شد» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۱۲۷/۳-۱۲۶؛ ابن سعد، بی‌تا: ۳۴۱/۴).

۲- تخریب شخصیت خزیمة توسط مخالفان

خزیمة پس از شهادت نیز از جنایات امویان و مزدورانشان در امان نماند. کوشیدند تا چهره پاک و درخشان او و شهادتش را مشوّش و تیره کنند و برای این منظور پلید و شیطانی در دو قسمت، دست به تحریف زدند که هر دو را توضیح می‌دهیم: اول، سعی کردند تا جایگاه والا و نقش ارزشمند او در جنگ‌ها و علاقه او به ولایت امیرالمؤمنین [را معکوس جلوه دهند. و دوم، کوشیدند تا شخصیت دروغین دیگری با همین اسم و لقب بسازند و ارزش‌ها و کمالات خزیمة را به وی نسبت دهند و بعد شایع کنند که او در زمان عثمان از دنیا رفته است (عسکری، ۱۳۹۱: ۲۱۸/۲).

در ادامه گزارش‌هایی که در متون حدیثی اهل سنت، بیانگر تحریفات یادشده هستند، بررسی می‌شوند.

مخالفان در جهت تخریب شخصیت خزیمه، سعی نمودند سلحشوری و دلاوری وی را عکس حقیقت جلوه داده و او را به عنوان فردی که از حضور در جنگ‌های صفین و جمل احتراز داشته و بر حقانیت حضرت علی علیه السلام یقین نداشته، معرفی نمایند. به تعبیر دیگر، سعی کردند تا جایگاه والا و نقش ارزشمند او در جنگ‌ها و علاقه او به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را معکوس جلوه دهند. در همین راستا چنین نقل نموده‌اند: «عن ابن عمارة بن خزيمة بن ثابت قال ما زال جدي كافا سلاحه حتى قتل عمار بصفين فسل سيفه فقاتل حتى قتل» (صفدی، ۱۴۰۱: ۳۱۲/۱۳؛ ابن اثیر، ۱۳۹۰: ۲۲۱/۳؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۴۲۶/۱؛ ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۴۴۸/۲)؛ پیوسته جدم (خزیمه بن ثابت) از حمل سلاح در جنگ‌های جمل و صفین خودداری می‌کرد تا آن که شنید عمار کشته شد. آنگاه گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که عمار را گروه سرکش ستمگر می‌کشند پس شمشیر کشید و جنگید تا کشته شد.

این در حالی است که کشتی این خبر را این‌گونه نقل نموده است که «ما زال جدی بسلاحه حتى قتل عمار» (کشتی، بی‌تا: ۲۶۰/۱).

آنها کلمه (بسلاحه) را به (کافاً سلاحه) تحریف کردند تا بگویند که خزیمه با اعتقاد به حقانیت علی علیه السلام نجنبیده و شمشیر نزده است. بلکه پس از یادآوری کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عمار جنگیده است. اما فراموش کردند که حرف‌های صریح و درستی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حقانیت علی علیه السلام و لزوم تبعیت از او نقل شده بسیار بیشتر^{۶۲} و گویاتر از این حدیث شریف است و دقیقاً همان سخنان، انگیزه خزیمه در پیوستن و جنگیدن در رکاب علی علیه السلام بوده است نه این یک حدیث.

در نقد و آشکار نمودن این تحریف به گزارش خطیب بغدادی اشاره می‌کنیم که به سند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که گفت: در جنگ صفین حضور داشتم. در آنجا سواری نقاب‌دار را دیدم که به شدت از چپ و راست می‌جنگید به او گفتم: ای شیخ، آیا با این شدت با مردم مسلمان می‌جنگی؟ او چفیه را از صورتش باز کرد و گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: بجنگید! در کنار علی علیه السلام بجنگید. و من خزیمه بن ثابت انصاری هستم (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵: ۲۷۵-۲۷۸).

^{۶۲} در این باره کتاب «الخصال» نسائی از محدثان مشهور اهل سنت، خود بهترین گواه است. خواننده عزیز می‌تواند نمونه‌های بسیاری را در این باره روایات در این منبع سنی مشاهده نماید.

این سخن به روشنی تصریح دارد که جنگیدن وی، از روی اعتقاد به حقانیت علی و پیروی از دستور صریح رسول خدا ﷺ در این باره بوده است. آری خزیمه به سختی و تا سر حد مرگ جنگید و بازنگشت تا آن که عمار یاسر به شهادت رسید. نه این که پس از شهادت عمار تازه شروع به جنگیدن کرده باشد.

۲-۲- جایگزین کردن شخصیتی دروغین و هم‌نام خزیمه

طبری از قول سیف بن عمر، از محمد، از طلحه، چنین آورده است: «أمیر المؤمنین علی چون عدم تمایل اهالی مدینه را در یاری خویش مشاهده کرد، سران و معاریف ایشان را احضار و سخنانی از ایشان خواست تا او را یاری دهند. سیف می‌گوید: از جمع حاضران، دو تن از معاریف و سرشناسان قوم به نام‌های «ابوالهیثم بن تیهان بدری» و «خزیمه بن ثابت» از جای برخاسته آمادگی خود را در یاری و کمک به امام ﷺ ابراز داشتند. سیف ادامه داده، می‌گوید: این خزیمه، به غیر از آن خزیمه ذوالشهادتین است، زیرا ذوالشهادتین در زمان خلافت عثمان از دنیا رفته بود!!» (طبری، ۱۳۸۳: ۱۶۴/۵؛ قطان، ۱۴۲۱: ۱۵).

سپس طبری در روایت دیگری از قول سیف از محمد، که گفته می‌شود «عرزمی» لقب داشته، از عبیدالله، از حکم بن عتبه چنین می‌نویسد: «از حکم بن عتبه پرسیدند: آیا خزیمه ذوالشهادتین در جنگ جمل شرکت کرده است؟ حکم جواب داده است: خیر، آنکس که در جنگ جمل حضور داشته ذوالشهادتین نبوده، بلکه خزیمه دیگری از انصار بوده است. زیرا ذوالشهادتین در زمان خلافت عثمان از دنیا رفته بود!!» (طبری، ۱۳۸۳: ۱۶۴/۵ و ۱۶۵).

سیف، این دو روایت را به دو روایت ساختگی دیگر از قول «شعبی» ارجاع می‌دهد تا به هر ترتیب که شده حرف خود را مبنی بر مرگ خزیمه ذوالشهادتین در خلافت عثمان به کرسی بنشانند. این روایات از این قرارند: سیف بن عمر، از قول مجاهد آورده است که شعبی گفت: «به خدایی که بجز او خدایی نیست، در جنگ جمل فقط شش یا هفت نفر از شرکت کنندگان در جنگ بدر حضور داشته‌اند» (عسکری، ۱۳۹۱: ۲۱۹/۳).

سیف در روایت دوم از قول عمرو بن محمد نقل می‌کند که شعبی گفت: «به آن خدایی که بجز او خدایی نیست، در جنگ جمل فقط شش نفر از اصحاب بدر شرکت کرده بودند نه بیشتر.

طبری، دیگر به ذکر اسامی شش بدری در جنگ جمل نپرداخته و صرفاً با آوردن این دو نقل ناقص، در صدد اثبات مرگ خزیمه بن ثابت مشهور در زمان خلیفه سوم و نفی حضور او در جنگ جمل و به دنبال آن، صفین است.

از دانشمندان پیشین اهل سنت، کسانی به این موضوع توجه کافی مبذول داشته‌اند از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی است که ادعای طبری را نادرست دانسته است. استناد ابن ابی الحدید به تمامی کتاب‌های حدیث و نسب است که در میان صحابه، چه انصار و چه غیر انصار، غیر از خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین هیچ کس دیگری به این نام ذکر ننموده‌اند. ابن ابی الحدید معتقد است این حرف از روی هوای نفس جعل شده و دویبی ندارد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۴: ۱۰/۱۰۹ و ۱۱۰).

خطیب بغدادی نیز ذیل نام «خزیمه بن ثابت انصاری» غیر «ذوالشهادتین» می‌نویسد: «دانشمندان نام این خزیمه را با استفاده از احادیث سیف آورده‌اند از جمله اینکه ... و پس از نقل حدیث‌های اول و دوم سیف اظهار نظر کرده می‌نویسد: بدون شک سخن سیف در این باره خطا و بی‌مورد است. زیرا «خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین» به همراهی امام علی [ع] در جنگ صفین شرکت کرده و این مطلب را تمام دانشمندان سیره‌نویس بر آن اتفاق نظر دارند و سخن سیف را وقتی که خلاف نظر و گفته همه دانشمندان باشد حجت و اعتباری نخواهد بود» (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵: ۱/۲۷۵-۲۷۸). خطیب پس از ذکر مطالب بالا، روایاتی که حاکی از شرکت خزیمه ذوالشهادتین در کنار امام علی [ع] در جنگ صفین، و شهادتش در همان جنگ است را آورده و تأکید می‌کند در میان اصحاب، به غیر از ذوالشهادتین هیچ کس دیگر وجود نداشت که نام خودش (خزیمه) و نام پدرش (ثابت) باشد. و خدا دانایتر است (همان).
علامه مرتضی عسگری نیز با نقدهای منطقی و رسای خویش این روایات را رد کرده و مهر جعلی بر پیشانی آنها نهاده است (عسگری، ۱۳۹۱: ۳/۲۱۹).

۳- بررسی متنی و سندی روایت ذوالشهادتین

در مقدمه مقاله، به تفصیل روایت ماجرای اعطای لقب ذوالشهادتین؛ به نقل از کتب روایی و تاریخی آمد. این روایت در منابع شیعی از دو طریق کلینی و صدوق با متنی مشابه که پیش از این آمد، برخوردار است. طریق کلینی (۲۸۵-۳۲۹ ق) در نوادر «کافی»، با سند از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از معاویه بن وهب نقل کرده است (گلیپایگانی، ۱۴۰۵: ۷/۴۰۱).

مهم‌ترین دلیل ضعف این روایت را می‌توان مرفوع بودن آن برشمرد. یعنی آنکه روایت از معصوم نقل نشده است. افزون بر آن، این روایت نه در اصول و نه در فروع «کافی» که در نوادر آن ذکر شده است. همین خود از ارزش‌گذاری روایت می‌کاهد. شیخ طوسی نیز با استناد به سخنان ابن ولید و شیخ صدوق، محمد بن عیسی بن عبید را ضعیف دانستند (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۰۲/۳).

آقای سبحانی بر آن است که نقل علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از اشکال ارسال برخوردار است. چرا که محمد بن عیسی باید از داود الرقی از معاویه بن وهب نقل کند. لذا سند مرسل است (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۷۸/۱).

شیخ صدوق نیز روایان حدیث را محمد بن بحر شیبانی، از عبد الرحمن بن أحمد ذهلی، از محمد بن یحیی نیشابوری، از ابی الیمان حکم بن نافع حمصی، از شعیب، از زهری، از عبد الله بن أحمد ذهلی، از عماره بن خزیمه بن ثابت نقل کرده است (شیخ صدوق، ۱۳۶۷: ۳۸۶/۴).

اولین ضعف سندی این طریق نیز چون طریق کلینی، مرفوع بودن آن و عدم انتساب روایت به معصوم است. افزون بر آن، شیخ طوسی در رجالش، نام محمد بن بحر الشیبانی را در ردیف کسانی ذکر کرده که از ائمه اطهار نقل نکرده است. شیخ در فهرست گفته که محمد بن بحر بن سهل شیبانی، اهل سیستان است و از متکلمین و محدثین و فقها می‌باشد هرچند متهم به غلو است (قهپایی، ۱۳۶۴: ۱۶۳/۵). علامه مجلسی نیز ضمن متذکر شدن به ضعف سندی روایت، سر سلسله این روایت را (یعنی محمد بن بحر الشیبانی) فردی دانسته است که از نظر رجالیون به غلو متهم است و چندان اعتباری به روایاتش نیست (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۴۶/۲۵).

روایان بعدی همگی از نظر رجالیون مجهول الحال و ناشناخته هستند! بجز زهری که سنی مذهب است و نزد اهل سنت ثقه است. براساس قواعد علم رجال و درایه، روایتی با این اوصاف در شمار روایات ضعیف قرار می‌گیرد و لذا سند آن قابل اعتماد نیست.

۳-۱- بررسی طرق روایی در نقل‌های اهل سنت

در متون روایی اهل سنت، ماجرای ذوالشهادتین با مشابهت مضمونی بسیار با متون روایی شیعی نقل شده است. متن روایت از ابن اثیر چنین نقل شده است: «روی عنه ابنه عماره أن النبي ﷺ اشتري فرسا من سواء بن قيس المحاربي فجحده سواء فشهد خزيمه بن ثابت للنبي ﷺ فقال له

رسول الله ﷺ ما حملك على الشهادة ولم تكن معنا حضرا قال صدقتك بما جئت به وعلمت أنك لا تقول الا حقا فقال رسول الله ﷺ من شهد له خزيمة أو عليه فحسبه».

مشاهده می‌شود در نقل اهل سنت، فراز پایانی روایت «هرکس که خزیمه موافق و یا مخالفش شهادت داد، کفایت می‌کند» افزون بر نقل شیعی وجود دارد که تأکیدی دوباره بر متن و اصل ماجراست.

سند این روایت را نیز ابن اثیر از عماره از پدرش نقل نموده است. و طریق ابن اثیر تا عماره در این باره مسکوت مانده است. مبرهن است که این طریق علاوه بر عدم استناد به معصوم ﷺ به دلیل قطع زنجیره سند و ارسال، از ضعف برخوردار است.

محدثان اهل سنت، پیش از ابن اثیر نیز با طرق کامل تری نسبت به وی روایت را نقل نموده‌اند:

بخاری روایت را از ابوالیمان، از شعیب، از زهری، از سلیمان ذرّاء، از محمد بن ابی عتیق، از - ابی شهاب، از خارجه بن زید نقل کرده است (بخاری، بی تا: ۲۸۰۷ و ۴۷۸۴).

نسائی حدیث را از هیثم بن مروان بن هیثم بن عمران دمشقی، از محمد بن بکار، از یحیی، از ابن حمزة، از زبیدی، از زهری، از عماره بن خزیمه نقل کرده است (نسائی، بی تا: ۴۸/۴).

ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل متکلم و فقیه مسلمان (۱۶۴-۲۴۱ هـ ق) در مسند خویش از ابوالیمان، از شعیب، از زهری، از عماره بن خزیمه انصاری نقل کرده است و ذکر کرده اسناد حدیث صحیح است (ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۲۰۶/۳۶) و نام اعرابی فروشنده در این روایت مشخص نشده است (عسکری، ۱۳۹۱: ۲۰۶/۳۶-۲۰۵).

حافظ ابوداود سلیمان بن أشعث سجستانی (۲۰۲ - ۲۷۵ هـ) حدیث را از محمد بن یحیی بن فارس، از حکم بن نافع ابالیمان، از شعیب، از زهری، از عماره بن خزیمه نقل کرده است (الأزدي السجستاني، ۱۴۰۳: ۳۰۶/۳).

ابن الجوزی نیز روایت را بدین شکل از محمد بن سعد، از محمد بن عمر، از معمر، از زهری، از عماره بن خزیمه بن ثابت نقل کرده است (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۳۰۵).

همان گونه که مشاهده می‌شود راوی اصلی این روایت در اهل سنت «عمار» پسر خزیمه بن ثابت است که در نقل ابوداود، ابن حنبل، نسائی، ابن جوزی، زهری از ایشان و شعیب و زبیدی از زهری نقل روایت نموده‌اند. به عبارت دیگر روایت از تعدد طرق برخوردار نبوده و مفرد می‌باشد.

البته در طریق بخاری، زهری، از سلیمان دُرّاء، از محمد بن عتیق، از ابن شهاب، از خارجه بن زید نقل نموده است. در حقیقت درباره شخصیت خارجه بن زید، میان رجالیون اهل سنت اختلاف است. برخی وی را زید بن خارجه و برخی خارجه بن زید دانسته‌اند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۷۳/۲).

أبو الیمان الحکم بن نافع الحمصی البهرانی (۱۳۸-۲۲۲ هـ) (زرکلی، ۱۹۸۹: ۲۶۷/۲)، که در سند ابن حنبل و بخاری حضور دارد و او از شعیب روایت را نقل نموده است، یکی از محققان و راویان حدیث سنّی و جماعی متولد حمص است (الصفدی، ۱۴۲۰: ۷۱/۱۳).

حکم بن نافع از حرّیز بن عثمان، عفیر بن معدان، اَبی بکر بن اَبی مریم، صفوان بن عمرو، أرتاة بن المنذر التابعین، شعیب بن اَبی حمزة، سعید بن عبد العزیز و ... روایت نقل کرده است (تمیمی بستی السجستانی، ابن حبان، ۱۹۷۳: ۱۹۴/۸). روایات حکم بن نافع را نیز بخاری، أحمد بن حنبل، یحیی بن معین، أبو عبید و محمد بن یحیی الذهلی، أبو زرعة الدمشقی، محمد بن عوف، علی بن محمد الجکانی نقل کرده‌اند (الأصبیحی، ۱۴۱۷: ۵۵۷/۵).

یکی از کسانی که ابوالیمان (حکم بن نافع) از او نقل روایت می‌کند، شعیب است؛ که علما و دانشمندان رجالی پیرامون روایت ابوالیمان از شعیب بن حمزه سخن به میان آورده و آن را نقد کرده‌اند، تا جایی که گفته شده است که ابوالیمان، حتی یک کلمه هم از شعیب نشنیده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۳۹۷/۲ و ۳۹۶). پس در این صورت طریق بخاری نیز از ضعف ارسال برخوردار است. زیرا واسطه میان شعیب و ابوالیمان در سند حذف شده است.

در اینجا ذکر یک نکته خالی از لطف نیست و می‌تواند به عنوان قرینه خوبی در انگیزه بر ساختن اینگونه روایات به حساب آید: اهل حمص در آن زمان در هواداری بنی امیه و در عداوت با اهل بیت پیامبر لا مشهور و استوار بودند. یاقوت حموی می‌گوید: «ان اشد الناس علی علی رضی الله عنه بصفین مع معاویه کان اهل حمص واكثرهم تحريضا عليه وجدا فی حربته» (حموی، بی تا: ۳۰۴/۲).

در جمع‌بندی بررسی سند در منابع اهل سنت، اینگونه استنباط می‌شود که روایت به دلیل عدم اتصال به معصوم و توقف در صحابی و تابعی، موقوف و مقطوع به شمار می‌رود و علاوه بر آن ارسال در طبقات میانی بر ضعف سند می‌افزاید. حضور افراد ناصبی و مخالف، بر ضعف بیشتر و در صورت وضع و جعل حدیث، جهت‌دهی و چرایی آن را هر چه بیشتر مشخص می‌کند.

۲-۳- بررسی متنی ماجرای ذوالشهادتین

افزون بر ضعف سندی، مهم‌ترین انتقادات بر متن روایت وارد است. مواردی چون عرضه بر قرآن و نیز مخالفت آن با شأن رسالتی پیامبر لا می‌تواند به عنوان مهم‌ترین ملاک‌های نقد حدیث مورد توجه قرار بگیرد. در ادامه حدیث مورد نظر را با این مبانی مورد نقد قرار می‌دهیم.

۳-۳- تعارض روایت با قرآن

۳-۳-۱- در شرع اسلام، اثبات برخی موضوعات و احکام، دارای اهمیت بسیاری است. زیرا این گروه از موضوعات نسبت به دیگر موارد، دارای الزام عملی و یا التزام قلبی است و برای ثبوت و اثبات آنها از نظر عقل و شرع، راه‌های معتبری وجود دارد. یکی از این راه‌ها، «شهادت» است که اگر چه غالباً علم‌آور و یقین‌آور نیست، ولی اعتبار آن، قطعی است. «بیّنة» را می‌توان مهم‌ترین دلیل اثبات موضوعات و احکام در صدر اسلام دانست که در لسان اخبار و فتاوی فقها نوعاً معادل دو شاهد مرد عادل عنوان شده است.

لفظ شهادت از ریشه «شهد» گرفته شده و در کتب لغت معانی مختلفی برای آن ذکر شده است از قبیل: «حاضر شدن»، «دانستن»، «ملاحظه کردن» و «خبر دادن» (گلیپایگانی، ۱۴۰۵: ۲۷).

برخی گفته‌اند مراد از لفظ شهادت در فقه، اعلام و اخبار از چیزی است که خبر دهنده به آن علم داشته باشد. چه علم از طریق حواس ظاهری یا غیر آن حاصل گردد (گلیپایگانی، ۱۴۰۵: ۱۷).

صاحب جواهر با استناد به آیه ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵)، شهادت را در لغت به «حضور» تعبیر نموده و معنی اصطلاحی آن را در شرع، همان تعریف شهید اول عنوان می‌کند. جز اینکه در نتیجه‌گیری اظهار می‌دارد: «نظر به اینکه مرجع تعریف لفظ شهادت، به معنی عرفی آن برمی‌گردد. لذا اصوب آن است که تعریف آن را به عرف واگذار کنیم. چرا که معلوم نیست معنی شرعی مخصوصی داشته باشد (نجفی، ۱۳۷۶: ۷/۴۱).

شهادت به معنای اصطلاحی (یعنی شهادت شهود) در آیات ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره بقره آمده است. از مجموع آیات چنین برمی‌آید که شرایط عمومی شهادت عبارتند از: «شمار گواهان»، «عدالت گواهان»، «رؤیت اصیل و بی واسطه» و «نداشتن پیشینه قذف». همان‌طور که دیده

می‌شود در قرآن برای شهادت و گواهی دادن تعداد مشخص شده است.^{۶۳} این نشان از اهمیت شهود و تعداد آن‌ها دارد. اگر در شرع به ویژه در صدر اسلام «بیتة» به شهادت دو شاهد اطلاق شده و یا در روایات به آن اشاره گردیده به لحاظ غلبه مصداقی بوده است. به تعبیری، «بیتة» غالباً مصداقی غیر از شهادت دو شاهد نداشته است. یک شاهد به لحاظ پایین بودن ضریب اطمینان به صدق گفتار و عدم حصول وثوق برای اثبات مدعا کافی عنوان نشده است. از طرفی، بیشتر از دو شاهد نیز ضرورت نداشته و از طرف دیگر، شرط افزایش عدد، احتمال احقاق حق را کاهش می‌دهد؛ در نتیجه دو شاهد به عنوان دلیل قابل قبول و مصداق «بیتة» قلمداد شده است.

اما در روایت آمده، پیامبر لا برخلاف آیات به شمار گواهان هیچ توجهی نداشته و روایت خزیمه را به تنهایی، آن‌هم به نفع خود پذیرفته و برای جبران اصل شمار راویان، به ایشان لقب ذوالشهادتین داده و با این کار در واقع شهادت یک نفر را به جای دو نفر قلمداد کرده است. مهم‌تر از آن، در آیات قرآن، اصل و ذات شهادت مبتنی بر رویت اصیل و بی واسطه است که در این ماجرا، خزیمه به هیچ عنوان، شاهد و ناظر ماجرا نبوده است. فقط به خاطر اعتمادی که به حضرتش در باب وحی داشته است به صدق قولش در این باره شهادت می‌دهد و چنین فعلی با قرآن و دستور به اجرای دقیق شهادت در دعوی حقوقی ناسازگار است.

۳-۳-۲- در آیه ۲۲ سوره ص، خداوند از ماجرای قضاوت و داوری حضرت داود و خطای ایشان سخن می‌گوید و حضرتش را به سبب، نه قضاوت اشتباه، که به خاطر نشنیدن ادله طرف مخاصمه مورد سرزنش قرار می‌دهد و حضرت داود به انابه و استغفار روی می‌آورد. حال چگونه است رسول اکرم که جایگاه علمی، وحیانی و مهم‌تر از آن عصمت والایش از تمام انبیای الهی بالاتر است؛ تمام شروط و موازین دادگری و قضاوت را رعایت نموده و خود بر مخاصمه خود داوری کرده و شهادت شاهی که ماجرا را ندیده، پذیرفته و لقب ذوالشهادتین هم به او داده است؟!

۳-۳-۳- اشکال دیگری که بر روایت فوق وارد است و با آیه قرآن نیز در تناقض است این است که، اساس شاهد خواستن فروشنده از پیامبر لا باطل است. زیرا اعرابی منکر معامله شده است،

^{۶۳} . برای تفصیل این مطالب، به تفاسیر ذیل آیات طلاق: ۲؛ بقره: ۲۸۲؛ نساء: ۱۵؛ نور: ۴ رجوع کنید.

وی مدعی است که اسب را نفروخته پس او باید برای اثبات دعوی خویش شاهد بیاورد نه پیامبر ﷺ!! طرح کننده دعوا باید برای اثبات یا دفاع از دعوی خویش دلیل بیاورد نه مدعا.

پیامبر ﷺ نیز که تمام اقوال و افعالش حجت و سیره علمی و علمی مسلمانان قرار خواهد گرفت، بجای تبیین موضوع و روشن نمودن خطای مخاصمه به جستجوی شهادت در حقانیت خویش بر می آید؟ اگر این نقل را بپذیریم، نعوذ بالله باید به سلامت فکری ایشان و علم حضرتش در باب حکم و داوری شک نمود!!

مهمتر از آن باید در معنای استوار ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (نجم: ۳ و ۴) به شدت تشکیک کرد که این آیه عصمت پیامبر ﷺ را از هرگونه خطا و گناه در تمام اقوال و افعال متضمن است.

۳-۴- تعارض روایت با شأن پیامبر ﷺ

از مبانی مهم نقد روایات، وجود تنافی و تعارض روایت با شأن معصوم ﷺ است. در این نقل هم ما شاهد این تعارض هستیم. اولین وجه تعارض روایت با شأن پیامبر ﷺ در آن است که این روایت شأن و منزلت پیامبر ﷺ را زیر سؤال برده است. چگونه می توان پذیرفت پیامبر ﷺ به عنوان مخاطب اصلی و اولین عامل دستورات قرآن، برای منفعت خویش، مخالف نص قرآن عمل کند؟! آیا با عدالت پیامبر ﷺ سازگار است؟! پیامبری که تمام هم و غمش اجرای صحیح و دقیق آیات قرآن بود چگونه برای اسبی آن هم در انظار همه این چنین خلاف قرآن عمل می کند؟!

در متن داستان آمده است که «هر مسلمانی که از آنجا می گذشت و بر موضوع آگاهی می یافت به اعرابی می گفت: وای بر تو! پیامبر خدا هرگز دروغ نمی گوید». اما پیامبر ﷺ به هیچ کدام از گفته ها و شهادت آنان که مشابه سخن خزیمه بوده، توجه نداشته و فقط شهادت خزیمه را پذیرفته است؟! آیا این گونه برخورد تبعیض آمیز و ناصحیح در میان اصحاب راستین و مؤمن از پیامبر خدا ﷺ پذیرفتنی است؟!

یکی دیگر از وجوه تعارض روایت با شأن پیامبر ﷺ، حکم دادن پیش از وقوع فعل و داوری درباره تمام افعال و شهادت آینده خزیمه است. حضرت با اعطای این لقب به خزیمه در واقع مصونیت وی را از هر گونه خطا و گناه و فسقی را تا آخر عمرش تضمین می کند. اعطای این لقب بدون شک، اثبات عصمت همه جانب و پیشگویی درباره زندگانی فردی خزیمه است. آیا چنین

موردی در سیره پیامبر ﷺ سابقه دارد؟ ممکن است گفته شود این گواهی در باب شهادت عمار نیز داده شده است. اما نفس دو ماجرا با هم اختلاف دارند، پیامبر ﷺ فقط از حقانیت و استواری عمار در جنگ صفین خبر داده است و آن برای اثبات مسأله بزرگتری چون نشان دادن راه حق امیرالمؤمنین ﷺ در برابر معاویه بود. نه آنکه خواسته باشند تضمینی کلی و همه جانبه برای زندگی عمار و تمام شهادت‌ها و افعال ایشان تا پایان عمرش باشد.

۳-۵- شواهد و قرائن عدم صحت روایت

افزون بر دلایل ذکر شده مبنی بر ناصحیح بودن روایت ذوالشهادتین خزیمه، شواهدی در دست است که می‌تواند هر چه بیشتر صحت روایت مذکور را خدشه‌دار نماید. چرا جریان ذوالشهادتین بودن وی فقط در باب خرید اسب پیامبر ﷺ و جمع‌آوری قرآن مورد استناد قرار گرفته است؟ در حالی که از زمان وقوع ماجرای مذکور تا شهادت خزیمه، سالهای پرتنش جهان اسلام به شمار می‌آید و لذا ذوالشهادتین بودن خزیمه می‌توانست مستمسک خوبی در موارد متعدد به شمار بیاید. در زمان بیتوته در خانه حضرت زهرا (ع)، و امتناع از بیعت با ابوبکر، خزیمه حضور داشت و تواریخ نقل کرده‌اند که با ابوبکر در باب حقانیت علی (ع) هم محاجّه کرد (یعقوبی، بی‌تا: ۱۷۹/۲؛ ابن بابویه، ۱۳۷۷: ۵۳؛ ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۵۳؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۳۸ و ۴۶؛ التجیبی القرطبی الباجی الأندلسی، ۱۴۰۶: ۷۵). اما در هیچ نقلی چه خزیمه و چه طرف مقابل به ذوالشهادتین بودنش اشاره‌ای نداشته است.

یکی دیگر از حوادث و مسائل مشهور دوران خلافت ابوبکر غصب فدک و محروم کردن حضرت زهرا (ع) از میراث پدری بوده است. همانطور که روایت کرده‌اند فاطمه زهرا (ع)، شاهدانی بر حقانیتش آورد که کتب تاریخی و روایی علاوه بر امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین (ع)، امّ-ایمن و اسماء بنت عمیس را به عنوان شاهدان این ماجرا معرفی نموده‌اند (یعقوبی، بی‌تا: ۴۶۹/۲؛ حموی، بی‌تا: ۲۳۹/۴). در این جا نیز از شهادت خزیمه و ذوالشهادتین بودنش و حضور وی در این ماجرا اطلاعی در دست نیست.

اگر ماجرای ذوالشهادتین از صحت و اعتبار برخوردار بود؛ چرا اهل بیت (ع) و خود خزیمه که پیوسته در رکاب پیامبر اکرم و حضرت علی (ع) ملازم بود، از این امتیاز استفاده نمود و حقانیت حضرت علی (ع) را آشکار نمود؟ چرا هنگامی که خزیمه در دفاع از امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر بیعت

نکرده و بر حقیقت حدیث غدیر شهادت داد (کشی، بی‌تا: ۲۴۶/۱)، نه خود و نه هیچ یک از شیعیان و علویان آن روز با استناد به این مهر تأیید از آن استفاده نکرده و غاصبان را هرچه بیشتر رسوا نمودند؟

تنها موردی که در تاریخ از ذوالشهادتین بودن خزیمه بهره‌برداری شده در جمع‌آوری قرآن توسط خلیفه دوم است (سبحانی، ۱۳۸۷: ۸۹). بسیاری از محدثان و مؤرخان برآنند که وقتی عمر به جمع‌آوری قرآن که در اوراق پراکنده و الواح و پوست درخت‌های خرما نوشته و متفرق بود پرداخت و فرمان داد تا هر یک از اصحاب هر مقدار از قرآن را از رسول خدا [فرا گرفته و به خاطر سپرده است بیاورد و در این مورد احتیاط می‌کرد و آیه‌ای را نمی‌پذیرفت مگر اینکه دو مرد به صحت آن گواهی دهند. در این موقع خزیمه بن ثابت آیه ﴿وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ را آورد و خلیفه به گواهی شخص او بسنده کرد و گفت: بجز خودت شاهد و گواهی دیگر نمی‌خواهم (بخاری، بی‌تا، ۲۲۵/۶؛ عسکری، ۱۳۹۱: ۲۱۷/۳-۲۱۶).

جای بسی شگفتی است در سالهای اول غصب خلافت، که خزیمه در شمار مخالفان بود و هنوز از کسب لقب ذوالشهادتین زمان زیادی نگذشته است، و شهادتش بیش از هر زمان دیگر مورد نیاز بود، نه خود او و نه امیرالمؤمنین [و نه حضرت زهرا] و نه هیچ صحابی دیگر از این ماجرا یاد نمی‌کند. اما به یک‌باره در ماجرای کذایی جمع‌آوری قرآن (فارغ از صحت اصل ماجرا که خود نیازمند بحث‌های دقیق تاریخی و روایی است)، این داستان زنده شده و عمر بدان استناد نموده و آیات قرآن با آن شهادت تکمیل شده است!

دستگاه خلافت و پیروانشان با داشتن سابقه دین‌ستیزی و ستم در حق قرآن و سنت روبرو بودند. با منع نقل و کتابت حدیث از سوی خلفا، جفای بزرگی بر قرآن و سنت وارد ساختند و عملاً جز جفا و کشورگشایی و غصب در کارنامه کاری خود، چیزی بجا نگذاشته بودند. لذا به قصه‌سرایی جمع‌آوری قرآن روی آوردند. تا با این کار خود را دست‌کم، در شمار خدمتگزاران به قرآن معرفی نمایند. از قضا، تدبیر شیطانی‌شان، نقش‌های مهم و کلیدی آن را به دوستان امیرالمؤمنین [چون خزیمه و زید بن ثابت دادند تا با همسو کردن شیعیان در این ماجرا هر چه بیشتر به خود و فعل و دروغ خود و جاهت و اعتبار بخشند. آیا به واقع نمی‌توان این گونه برداشت نمود که این ماجرا از اساس صحت نداشته و اختلاق و جعل آن برای دادن وجهه و اعتبار به ماجرای دروغین دیگر یعنی جمع‌آوری قرآن باشد؟

نتیجه‌گیری

«خزیمه بن ثابت» در زمره راویان حدیث و از ثقات است و بدون واسطه از رسول خدا ﷺ حدیث نقل کرده است. آنچه وی را در بین دیگر یاران پیامبر ﷺ شاخص و برگزیده کرده است وجود لقب اعطایی «ذوالشهادتین» از سوی پیامبر اکرم ﷺ در اقوال تاریخی است.

با تحلیل سندی و متنی روایتی که بیانگر اعطای این لقب توسط پیامبر ﷺ است؛ مشخص شد که این روایت، از نظر سند ضعیف است، زیرا اولاً سند روایت در طریق شیعه و سنی مرفوع و مرسل می‌باشد، افزون بر آنکه سند از ضعف روات نیز رنج می‌برد.

از نظر متنی نیز روایت در وجوه متعدد با قرآن و شأن حضرت ﷺ در تضاد است. تنها استفاده خزیمه از این روایت توسط خود و اصحاب، نه در حوادث مهم پس از پیامبر ﷺ و شهادت خزیمه در آن موارد، بلکه فقط در ماجرای جمع‌آوری قرآن توسط خلیفه دوم است که این خود می‌تواند شاهی بر دروغین بودن روایت ذوالشهادتین و برساخته شدن آن از سوی اهل سنت، جهت و جاهت کار عمر یعنی ماجرای جمع‌آوری قرآن باشد.

دشمنان اهل بیت ﷺ، یک جبهه دیگر را در تخریب شخصیت خزیمه برنامه‌ریزی نموده و با تخریب این چهره شاخص علوی، در دو مبحث معکوس نمودن جایگاه خزیمه و ساختن شخصیتی دروغین و همنام او؛ در جهت تضعیف یاری‌گری این صحابی در مسیر ولایت امیرالمؤمنین ﷺ برآمدند که با نقد این ادعا ضعف آنها تبیین شد.



كتاب نامه

١. قرآن كريم؛
٢. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله (١٣٨٤ش)، شرح نهج البلاغه، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهرة: مكتبة آية الله مرعشى نجفى ل؛
٣. ابن أثير، عز الدين (١٣٩٠ق)، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، قاهرة: چاپ محمد ابراهيم بنا و محمد احمد عاشور و محمود عبدالوهاب فايد؛
٤. ابن بابويه، محمد بن على (١٤٠٠ق)، امالى الصدوق، بيروت: چاپ حسين اعلمى؛
٥. _____، (١٣٧٧ش)، خصال شيخ صدوق، مصحح: محمد باقر كمره‌اى، تهران: كتابچى؛
٦. ابن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن محمد (١٩٩٢م)، المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم، مصحح: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: الطبعة الأولى، چاپ اول؛
٧. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (١٤١٥ق)، الأصابة فى تمييز الصحابة، مصحح: عادل احمد عبدال موجود، على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمیة؛
٨. _____، (١٤٠٤ق)، تهذيب التهذيب، بيروت: دارصادر؛
٩. ابن حنبل، احمد بن محمد (١٤٢١ق)، مسند الإمام احمد بن حنبل، مصححون: محمد رضوان عرقسوسى، سعيد محمد لحام، عامر غضبان، عادل مرشد، شعيب ارنووط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم؛
١٠. ابن سعد، محمد بن سعد (بى تا)، الطبقات الكبرى، مصحح: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمیة؛
١١. ابن عبد البرّ، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد (١٤١٢ق)، الإستيعاب فى معرفة الأصحاب، مصحح: على محمد البجاوى، بيروت: دارالجيل؛
١٢. ابن عساکر، على بن حسين (١٤١٥ق)، تاريخ مدينه دمشق، مصحح: محمد باقر محمودى، بيروت: المحمودى؛
١٣. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم (١٤١٨ق)، عيون الأخبار، مصحح: يوسف على طويل، بيروت: دارالكتب العلمیة، منشورات محمد على بيضون، چاپ اول؛



١٤. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (بى تا)، البداية و النهاية، مصحح: خليل شحادة، بيروت: دارالفكر، چاپ اول؛
١٥. ابن ماكولا، على بن هبة الله (بى تا)، الإكمال فى رفع الإرتياب عن المؤلف والمختلف فى- الأسماء والكنى والأنساب، بيروت: داراحياء التراث العربى، چاپ اول؛
١٦. الأزدي السجستاني، أبوداود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو (١٤٠٣ق)، سنن أبي داود، مصحح: محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: المكتبة العصرية، چاپ اول؛
١٧. الأصبحي، مالك بن أنس (١٤١٧ق)، طبعة دار الغرب، بيروت: دارالغرب الإسلامي، چاپ دوم؛
١٨. البخارى، ابى عبدالله محمد بن اسماعيل (بى تا)، صحيح البخارى؛
١٩. التجيبى القرطبي الباجي الأندلسي، أبو الوليد سليمان بن خلف بن سعد بن أيوب (١٤٠٦ق)، التعديل والتجريح لمن خرج له البخاري فى الجامع الصحيح، المحقق: د. أبو لبابة حسين، رياض: داراللواء للنشر والتوزيع، چاپ اول؛
٢٠. تميمى بستي (ابن حبان)، محمد بن حبان (١٩٧٣م)، الثقات و بليه جامع فهراس الثقات، مصحح: محمد بن المعيد خان، بيروت: دائرة المعارف العثمانية، چاپ اول؛
٢١. حافظ مزى، يوسف بن عبدالرحمن (١٤٠٣ق)، تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، مصحح: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول؛
٢٢. حموى، ياقوت بن عبدالله (بى تا)، معجم البلدان، بيروت: دارصادر، چاپ اول؛
٢٣. خزرجى، احمد بن عبدالله (١٤٢٠ق)، خلاصة تذهب تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، مصحح: محمود عبدالوهاب فايد، القاهرة: مكتبة القاهرة: چاپ چهارم؛
٢٤. خطيب بغدادى، احمد على ثابت (١٤٠٥ق)، موضع أوهام الجمع و التفريق، محقق: عبدالرحمن بن يحيى المعلمى، بيروت: دارالفكر الإسلامى، چاپ اول؛
٢٥. دهخدا، على أكبر (١٣٧٧ش)، لعننامه، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران: چاپ دوم.
٢٦. ذهبى، شمس الدين (بى تا)، ميزان الاعتدال؛
٢٧. زرکلى، خير الدين (١٩٨٩م)، الأعلام، بيروت: دارالعلم للملأين، چاپ اول؛

۲۸. سبحانی، جعفر (مرداد و شهریور ۱۳۸۷ش)، کافی کافی نیست، ترجمه: علی اوجبی، کتاب ماه دین، شماره ۱۳۰ و ۱۳۱، سال یازدهم؛
۲۹. شیخ صدوق، ابن بابویه (۱۳۶۷ش)، من لایحضره الفقیه، مترجم: محمدجواد غفاری، قم: دارالسلام، چاپ سوم؛
۳۰. صفدی، خلیل بن أبیك (۱۴۰۱ق)، الوافی بالوفیات، مصحح: هلموت ریتز، بیروت: دارالنشر فرانز شتاینر، چاپ دوم؛
۳۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳ش)، تاریخ طبری، مصحح: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر دیبا؛
۳۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۴۸ش)، کتاب الرجال، قم: چاپ جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول؛
۳۳. عسکری، مرتضی (۱۳۹۱ش)، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، مصحح: سردارنیا، تهران: انتشارات علامه عسگری، چاپ سوم؛
۳۴. عطار منقری، نصر بن مزاحم (۱۴۰۳ق)، واقعة الصفین، مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی له چاپ اول؛
۳۵. القرطبی، محمدبن احمد الأنصاری (۱۴۰۵ق)، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی، چاپ دوم؛
۳۶. قطان، مناع بن خلیل، (۱۴۲۱ق)، مباحث فی علوم القرآن لمناع القطان، مکتبه المعارف للنشر و التوزیع، الطبعة الثالثة؛
۳۷. قهبایی، عنایة‌اله (۱۳۶۴ش)، مجمع الرجال، قم: مؤسسه اسماعیلیان؛
۳۸. کاتب واقدی، محمد بن سعد (۱۳۸۸ش)، طبقات ابن سعد، مصحح: محمود مهدوی، تهران: فرهنگ و اندیشه، چاپ دوم؛
۳۹. کَشّی، محمدبن عمر (بی‌تا)، رجال الکشي (اختیار معرفة الرجال مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادي)، مصحح: مهدی رجائی، قم: موسسه آل البيت [؛
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۹ش)، الکافی، مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم؛
۴۱. گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۰۵ق)، کتاب الشهادت، قم: دارالقرآن الکریم؛

٤٢. مامقانى، عبدالله (بى تا)، تنقيح المقال فى علم الرجال، مصححان: محمدرضا مامقانى، محى الدين مامقانى، قم: موسسه آل بيت لإحياء التراث، چاپ قديم؛
٤٣. مجلسى، محمداقبر (١٤٠٤ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بيروت: مؤسسة الوفاء؛
٤٤. نجفى، محمداحسن (١٣٧٦ش)، جواهرالكلام فى شرح شرايع الإسلام، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ سوم؛
٤٥. نسائى، ابو عبدالرحمن احمد بن على بن شعيب (بى تا)، سنن النسائى، بيروت: دارصادر، چاپ اول؛
٤٦. النووى الدمشقى، يحيى بن شرف (بى تا)، روضة الطالبين وعمدة المفتين، بيروت: دارالكتب العلمية؛
٤٧. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (بى تا)، تاريخ يعقوبى، بيروت: دارصادر، چاپ اول.

